



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۰۱/۱۳

رفعت حسینی

اسحاق نگارگرفت لفاظی میکند

نیشتهء {استاذ!} اسحاق نگارگر را درمورد [ناتوانندی!] های من از دیدگاه ایشان، در شماره سیزدهم جنوری ۲۰۲۱ این پورتال، خواندم. اینکه حتی از یک شعر من خوش شان نیامده است گناه من نیست. مگر راه عقلانی آن بود:

یک نگارگر بگونه منطقی و مستند متذکر می شد که کدام درونمایه یا ترکیب شعری، تصاویر شاعرانه و تخیل سخنورانه، در شعرهای من تکرار، تکرار مکرر اند و یا برگرفته (دزدی شده) از اشعار دیگران (در گذشته ها و پس از نیمایوشیخ) می باشد.

شعرهای من بی مایه، از «فهم برتر و آگاهی والای!» نگارگر [گنگ] هستند. درنیشته چنین قضاوت نموده است.

اینک دوشعر از آن دفتر شعرم که اسحاق نگارگر دیده است، در پایین می آورم. بنگرید که کدام یک گنگ و نارساست:

بیعت

از دشنه
واز نعره صدپاره بگفتیم ولیکن
بیعت ننمودیم به شب
عهدسیاهی ننوشتیم.
||
شیوه نبرد

به همدمی بیکرانگی آگهی
ز راه های سرمدی گذر نموده ام.
*

تپش تپش خزیده ام
ز محنتی چشیده ام
گهی که سرنوشت شعرهای من صلیب بوده است
و آشیانه های من
به چنگ بادرفته اند.
*

خروش راه برده در نبر دراهمیشه عاشقم
باوری سخیف را رها نموده ام.

د پانو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

*

چه پندها ز سرزمین زندگی سرشته گشته دررگ و پی ام
عهد من و خاک و آب بوده اینکه مهر را
نگاهبان و همسفر شوم.

*

چی روی دادکه شدروزگارسیه پوش؟
چراغورکوچ کرد؟
نار واپدید آمد؟

*

پُلی که بودبین دل و آینه
ز یورشئی ، ز سیلِ سرکشئی ، شبئی شکست
و رود آفرینش ، انجماد را ، به برگرفت.

*

ز بود و باشِ اضطراب می رسد نوا:
کجاست شهر من ؟

چی شد ؟ کجاست شهر کودکی من ؟
کجاست شهر زندگی من ؟
شراره می کشد هنوز آتشش ؟
شراره می کشد هنوز ؟

*

کتابِ رزم و خشم را مرور کرده ام
زبانه های آتش و داع را چشیده ام
ز واژه های دفتری بنام داد ، آگهم.

*

و سهم ما پنجره ست.

*

نگاه کن ، نگاه کن به پنجره
پنجره و پنجره و پنجره.

*

چه تیره است شب از ورای پنجره
و دلگرفته است روز از ورای پنجره
درختها خموش می زینداز ورای پنجره
پرند ها بسوی هیچ می پرند از ورای پنجره
و از دیار یار نامه یی نمی رسد از ورای پنجره
ور هر وان کوچه چوبی انداز ورای پنجره.

*

نه ، برتر است ، همنوای آفتاب زندگی نمود.

*

چی گونه می توان سیاقِ پرکشیدنِ عقاب
و شیوهء نبرد را فرا گرفت ؟
که آن بقا و سربلندی است
و این غریو بودنست ، سرکشیدنست.

*

درین زمان بی مروتی
به راه وگام فکرمی کنم
و این تلاش استوار
مرا به یاد اوج میبرد.

*

به اوج ، می شود ، که پشت کرد ؟
می توان که آبی زلال اوج را زیاد برد ؟
نمی شود نمی توان
تمام زندگیست : اوج ،
بال و پر زدن به سوی اوج.

*

و فصل نکبتیست
دوره زوال سرزمین و مردمی.

دو هزار و نوزده

آلمان

//

دو. در مذهبی که نگارگر دارد اگر بگویی که
سعدی حافظ عطار سنایی جامی و جلال الدین رومی و وو
خرافه اندیش وزن ستیز بودند، بهزار کتاب کافر بی دین و بی ایمان هستی.
بخوانید خرافه اندیشی های آقایان را:

ابوالقاسم فردوسی فریاد می زند:

زن واژدها هر دو در خاک به
جهان پاک زین دو نا پاک به
چه خوش گفت شاه جهان کیقباد
که نفرین به هر چه زن نیک باد
زکار زن آید همه کاستی
خجسته زنی کو ز مادر نژاد
زنان را همین بس بود یک هنر
نشینند وز آیند شیران نر

===

از اسدی توسی:

زن هر چه دلیر و بازور و دست
همان نیم مرد است هر چه که هست
زنان چون درختند سبز آشکار
ولی از نهان زهر دارند و مار

...

و سنایی غزنوی:

اشتهاقش ز چیست دانی زن؟

یعنی این قحبه را بزور بزن

=

چو کردی مشورت بازن

خلاف آن کن ای نادان

=

حمله با شیر مرد همراه است

حیله کار زنست و روباه است

=

از بدی های زن مشو ایمن

گر چه از آسمان نزول کند

/

ناصر خسرو نصیحت میکند که:

به گفتار زنان هرگز مکن کار

زنان را تاتوانی مرده پندار

زنان چون ناقصان عقل و دینند

چرا مردان ره آنان گزینند؟

===

زیور و زیب زنان است حریر و زر و سیم

مرد را نیست بجز علم و خرد زیور و زیب

==

جامی جیغ میزند که

زن از پهلوی چپ شد آفریده

کس از چپ راستی هرگز ندیده

=====

مولانا! جلال الدین بلخی، که خداوندگارش می شمارند، و مثنوی وی را قرآن لسان پهلوی هم

میگویند، انشاد می نماید:

هر بلا که در جهان بینی عیان

هست از شومی زن اندر میان

نفس خود را زن شناس وزان بتر

زان که زن جزء است و نفس کل بشر

مشورت با نفس خود گرمی کنی

هر چه گوید کن خلاف آن دنی

==

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان

غالب آید سخت و بر صاحبان

باز زن بر عاقلان چیره شوند

زان که ایشان تند و بس خیره سرند

==

گفته ست مصطفا که ز زن مشورت مگیر

این نفس ما زنست اگر چه که زاهده ست

=

چند با آدم ابلیس افسانه کرد

چون حوا گفتمش بخور ، آنگاه خورد
اولین خون در جهان ظلم و داد
از کف قابیل بهر زن فتاد

=

مزن دروادی مکر و حیل گام
که از مکر زنان افتی تو در دام

=

هیچ زن را نگاه نتوان کرد
وزبدي در پناه نتوان کرد
زان که ابلیس یار ایشانست
زان سبب مکر کار ایشانست

...

سوم. بار دیگر هر چه نگارگر بنویسد خموش می باشم.